

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: آن که مرا آفریده، راهنماییم می کند، آن که به من طعام می دهد، سیرابیم می سازد. چون بیمار شوم، شفایم می بخشد. آن که مرا می میراند و سپس زنده می کند، همان است که امید دارم در روز قیامت خطایم را ببخشد. (۴)

سرانجام گناه



امام صادق علیه السلام می فرماید: کسانی که به واسطه گناهان می میراند، از کسانی که به واسطه سر آمدن عمر می میرند، بیش ترند و کسانی که به واسطه نیکوکاری زندگی طولانی می کنند، از کسانی که با عمر اصلی زندگی می کنند، بیش ترند. (۵)

سوز دل



هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست
دل افسرده غیر از مشت گل نیست
الهی! سینه ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی آن دل همه سوز
(بابا طاهر عریان)

* * * *

ربا بد دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته
مراد تو شود حاصل، ولی آهسته آهسته
سخن دارم از استادم، نخواهد رفت از یادم
که گفتا حل شود مشکل ولی آهسته آهسته
تحمل کن که سنگ بی بیان در دل کوهی
شود لعل بس قابل ولی آهسته آهسته
مزن از ناامیدی دم که آن طفل دبستانی
شود دانشور کامل ولی آهسته آهسته
نبود دانش و تقوی شود گمگشتگان را
به حق، آوردن از باطل ولی آهسته آهسته (۶)

هر که با آل علی در افتاد بر افتاد!



نقل شده که چندی قبل در کاشان مردی بود آقا محمدعلی نام، مباشر صنف عطار و امور دیوانی ایشان و قدغن کرده بود که دیگری به هیچ وجه اجناس عطاری خرید و فروش نکند. سید فقیری به قدر یک من سریش تحصل کرده بود و آن را به شخصی فروخت. آن مرد ظالم مطلع شد، در بازار به او برخورد و دشنام بسیاری به او داد و چند سیلی بر روی او زد. آن بیچاره روانه شد و گفت: جدم سزای تو را بدهد.
آن ظالم که این را شنید به ملازم خود گفت: آن سید را برگردانید و چند پشت گردنی به شدت به او زده و گفت: حال برو و جدت را بگو کف مرا بیرون آورد. روز

مور و سلیمان



گویند موری حضرت سلیمان را با جمیع یاران وعده مهمانی خواست و گفت: وعده گاه کنار فلان دریاست. بعد از آمدن سلیمان و جمع شدن لشکر در کنار دریا، مور حاضر شد و پای ملخی با خود داشت، در دریا انداخت و عرض کرد به سلیمان: «کل، ان فاتک اللحم فلم یفتک»؛ بخورید آب این دریا را، اگر گوشت نیست آبگوشت هست. (۳)

عبرت روزگار



ای فرزند آدم! دمی بیندیش و با خویشان بگو که پادشاهان جهان و اربابان کجایند؟ آنان که خرابی های جهان را آباد می کردند و جوی های آب حفر می نمودند و درختان آن عرس می کردند و شهرهای آن را آباد می ساختند به کجا شدند.

صاحبان ثروت از ثروت و همه چیزهای خوب با بی میلی جدا گشتند و دیگران وارث آن گردیدند و ما نیز به زودی به آنان خواهیم پیوست.

ای فرزند آدم به یاد آور بستر مرگ و خوابگاه قبر خویشان را، یادآور هنگامی را که در پیشگاه عدالت الهی اعضا و جوارحت به زیانت گواهی خواهند داد. روزی را به یاد آور که قدم ها در آن روز می لرزد و دل ها در تنگنای سینه فشرده می شود. روزی که عده ای در آن رو سفید گردند و رازها از پرده ها بیرون افتد و میزان عدالت الهی برای سنجش نیک و بد به کار افتد.

ای فرزند آدم! به یاد آور پدران و فرزندان را، کجا بودند؟ و اکنون رهسپار چه جایی شده اند؟ می بینم که تو نیز به همین زودی به آنان خواهی پیوست و باعث عبرت دیگران خواهی شد. (ارشاد دیلمی)

هنر از منظر شهید بهشتی



شهید مظلوم هنر را سه گونه تقسیم بندی می کند:
۱. هنر خلاصه شده در سکس و برهنگی و ابتذال که «هنر غربی» است و بخش عظیم هنر در دنیای امروز را تشکیل می دهد.
۲. هنر مختص به نظام های سیاسی و حکومتی ظلم گستر که هنر «ثنا گوئی و ستایش گری» نام دارد.
۳. «هنر انسانی» که با انگیزه رشد استعداد های نهفته در فطرت های پاک و سالم در مسیر نیل به حیات پویا و سعادت آمیز مادی و معنوی به نقش آفرینی می پردازد. (۱)

سرانجام انسان



روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایم وطنم مرغ باغ ملکوت، نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم (۲)



دیگر ظالم تب کرده و در شب کتف او درد آمد و در روز دوم ورم شدید کرد. ماده‌ای به کتف‌های او ریخت و روز چهارم جراحان مجموع گوشت‌های او را تراشیده به نحوی که سرهای کتف او بیرون آمد و در روز هفتم بمرد. (۷)



رستم

نقل است که چون عبدالله خان ازبک، خراسان را متصرف شد، بر سر قبر رستم آمد و این بیت را خواند:

سر از خاک بردار و ایران ببین

بکام دلیران توران ببین
وزیر او گفت: رستم جوابی دارد که اگر مرخص باشم
عرض کنم. گفت: بگو، گفت: رستم در جواب می‌گوید:
چو بیشه تهی ماند از نزه شیر شغالان به بیشه درآید دلیر
چو بیشه ز شیران تهی یافتند سگان فرصت روبه‌ی یافتند. (۸)



حور

نقل است که شخصی زنی داشت حورنام، به جهاد رفت و بعد از آن دید جمعی شهید شدند، آن شخص فرار کرد. دیگری او را دیده و گفت: ای فلان! از جهاد فرار می‌کنی و حال آن‌که اگر کشته شوی به وصال حورالعین می‌رسی؟ گفت: ای نادان! حور که خودم در خانه دارم، به جهت یک عین خود را به کشتن دهم؟ (۹)



گردن شکسته

شخصی از بام افتاد و بر گردن ملاقطب خورد. مهره گردن او شکست. مولانا بر بستر خوابیده، جمعی به عیادت او آمدند و گفتند: حال مولانا؟
گفت: چه حال از این بدتر که دیگری از بام افتاد و گردن من بشکست. (۱۰)



جد کارساز

در سنه یک هزار و دویست و نه، در کاشان محصلی از تحصیل‌داران دیوان، از مرد سید فقیری مطالبه وجه دیوانی می‌نمود و تشدید می‌کرد و آن بیچاره عجز و الحاح می‌نمود که ندارم. چند روزی مرا مهلت ده تا خدا چاره‌ای بسازد و از جدم رسول‌الله شرم کن.
آن ملعون گفت: اگر جدت کارسازی از او می‌شود یا شر مرا از سر تو دفع می‌کند یا کارسازی تو را بکند. از آن سید ضامنی گرفته، گفت: هرگاه فردا اول طلوع آفتاب وجه را ندهی نجاست به حلق تو خواهم ریخت؛ پس بگو به جدت هر کاری می‌تواند بکند.

پی‌نوشت‌ها

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۱/۴/۲، ص ۹
۲. مثنوی مولوی، مولانا
۳. خزائن تراقی، ص ۶۴
۴. شعرا: ۷۸۸۲
۵. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۰
۶. علامه حسن‌زاده آملی، هزار و یک نکته
۷. ۱۱. خزائن تراقی، ص ۵۱۵ / ص ۱۲۳ / ص ۸۸ / ص ۱۸۰ / ص ۵۱۴
- تذکر: در حاشیه این نکات از کتاب خودشناسی تا خداشناسی، داود گودرزی، انتشارات وثوق، تابستان ۸۱، بهره فراوان بردم.



چون شب شد آن مرد ظالم به بام خانه رفت که بخوابد. به جهت بول کردن بر لب بام رفته و در تاریکی پا در ناودان گذاشته، ناودان بیفتاد و او نیز بیفتاد. در زیر ناودان چاه بیت‌الخلائی بود. سرنگون به آن چاه افتاد و در آن نیمه شب کسی از احوال او مطلع نشد.
چون روز شد، او را یافتند که سر او تا حوالی نافه در نجاست فرو رفته و آن‌قدر نجاست به حلق او فرو رفته که شکم او ورم کرده و مرده است و شر او از سر آن سید بیچاره من دفع شد. (۱۱)